

«دیرستان غیردولتی ادب»

فارسی دوازدهم (ریاضی-فیزیک و تجربی) / آقای حمیده / درس دوم

۱ - محتسب مستی به ره دید و گریانش گرفت / مست گفت: ای دوست این پیراهن است افسار نیست

بازگردانی: محتسب (مامور شرعی) در راه مستی را دید و یقه او را گرفت. مست گفت: ای دوست، چیزی را که گرفته‌ای پیراهن است افسار چارپایان نیست. (یقه‌ام را رها کن!)

۲ - گفت: مستی زان سبب افتان و خیزان می‌روی / گفت: جرم راه رفتن نیست ره هموار نیست

بازگردانی: محتسب گفت تو مست هستی به همین دلیل تلوتلو خوران راه می‌روی. مست گفت گناه راه رفتن من نیست، راه صاف و هموار نیست.

۳ - گفت می‌باید تو را تا خانه قاضی برم / گفت رو صبح آی قاضی نیمه شب بیدار نیست

بازگردانی: محتسب گفت: باید تو را به خانه قاضی ببرم. مست پاسخ داد: برو و بامداد بیا؛ زیرا قاضی نیمه شب بیدار نیست. (خود قاضی الان مست و ناهشیار است!)

۴ - گفت: نزدیک است والی را سرای آن جا شویم / گفت: والی از کجا در خانه خمار نیست؟

بازگردانی: محتسب گفت: خانه حاکم نزدیک است به آنجا می‌رویم. مست پاسخ داد: از کجا معلوم که خود حاکم اکنون در میخانه نباشد؟

۵ - گفت: تا داروغه را گوئیم در مسجد بخواب / گفت: مسجد خوابگاه مردم بدکار نیست

بازگردانی: محتسب گفت تا سرنگهبان را با خیر کنم برو و در مسجد بخواب. مست گفت: مسجد جای افراد بدکار نیست.

۶ - گفت: دیناری بده پنهان و خود را وارهان / گفت: کار شرع کار درهم و دینار نیست

بازگردانی: محتسب گفت: پنهانی به من رشوه بده و خودت را آزاد کن. مست گفت: رشوه دادن در دین جایگاهی ندارد.

۷ - گفت از بهر غرامت جامه‌ات بیرون کنم / گفت: پوسیده است جز نقشی ز بود و تار نیست

بازگردانی: محتسب گفت: برای تاوان، لباس را از تنت بیرون می آورم. مست پاسخ داد: لباس من پوسیده و نخ نما شده است و دیگر ارزشی ندارد.

۸- گفت: آگه نیستی کز سر در افتادت کلاه/ گفت: در سر عقل باید، بی کلاهی عار نیست

بازگردانی: محتسب گفت: آیا آگاه نیستی که کلاه از سرت افتاده است (تعادل نداری). مست پاسخ داد: در سر عقل باید باشد، کلاه نداشتن عیب و ننگی به شمار نمی رود.

۹- گفت: می بسیار خوردی زان چنین بی خود شدی/ گفت: ای بیهوده گو حرف کم و بسیار نیست

بازگردانی: محتسب گفت: شراب زیاد نوشیده ای به همین دلیل مست و از خود بی خود گشته ای. مست گفت: ای انسان بیهوده گو بحث کم و زیاد نوشیدن نیست، کار حرام، حرام است چه کم چه زیاد!

۱۰- گفت: باید حد زند هشیار مردم مست را/ گفت: هشیاری بیار، اینجا کسی هشیار نیست

بازگردانی: محتسب گفت: باید مردم هوشیار، افراد مست را مجازات کنند. مست پاسخ داد: در این شهر یک هشیار به من نشان بده، کسی در این شهر هشیار نیست.